

قبله‌گاه دل

زائری دل شکسته‌ام، آه معصومه جان سلام
دل به مهر تو بسته‌ام، بانوی مهربان، سلام
ای ضریحت حریم مهر، یاد سبزه شمیم مهر
نام پاکت نسیم مهر، رحمت آسمان، سلام
روی تو قبله‌گاه دل، لطف تو شمع راه دل
آستان پناه دل، ای دل بی‌دلان، سلام
هر که یک‌سر دلش شکست وز طیبیان نظر گسست
آمد و رشته تو بست، ای امید جهان، سلام
هم شفا هم شفاعتی هم دعا هم اجابتی
هم ولا هم ولایتی ای زمین را امان، سلام
آن که مهر از تو برگرفت، وز غمت شور و شر گرفت
بی‌کران زیر پرگرفت، بر تو تا بی‌کران، سلام
• سیدابوالقاسم حسینی (زرقا)

عاشقانه‌هایی که شعر می‌شود

دل شکسته و خسته، وارد حریم دوست می‌شوی.
از همه جا بریده و به لطف او دل بسته به او پناه
برده‌ای و می‌خواهی با او درد دل کنی. می‌نشینی و رشته
آرزوها و حاجات را به پنجره فولاد و ضریحش گره می‌زنی؛
از شفا حرف می‌زنی، از شفاعت، اشک‌های قطره قطره جاری
می‌شود؛ اشک‌هایی که عطر ولایت دارند. می‌بینی لطف دست‌های
مهربان بانویی بر سرت سایه انداخته. به او سلام می‌کنی. دوباره
دلت می‌شکند. عاشقانه با اشک سخن می‌گویی...
حالا از حرم بیرون می‌آیی؛ قرار است حرف‌های عاشقانه‌هایت
و زمزمه‌های شعر شود. غزل «قبله‌گاه دل»، آینه‌ای
است از آن اتفاق عشق که تو بارها تجربه کرده‌ای.
می‌توانی در این آینه، تصویر آن عشق
ارجمند را به تماشا بنشینی...

نشان از او

آخر به راه عشق، فدا شد جوانی‌اش
آن‌کس که بود خط مقدم نشانی‌اش
شب‌های حمله، وقت دعا تا ستاره‌ها
می‌رفت پا به پای دل آسمانی‌اش
الگو گرفت از خط خونین کربلا
سرمشق بود گر چه همه زندگانی‌اش
در بازگشت‌های صمیمانه‌ای که داشت
می‌داد بوی جبهه لباس و کتانی‌اش
آری! زدور می‌رسد اکنون، ولی دریغ
ساکت شده است با همه شیرین‌زبانی‌اش
ای تیغ‌های سرخ تهاجم چه کرده‌اید
با قامت بلند و تن استخوانی‌اش
یک شال سبز مانده فقط یادگار او
شالی که می‌زدود سرشک نهانی‌اش
تندیس استقامت شهر است بی‌گمان
بر موج‌دست‌ها بدن ارغوانی‌اش
• حمیدرضا حامدی

شعر

دفاع مقدس و زوایای پنهان آن

شعرهای بسیاری با موضوع جنگ و دفاع مقدس
خوانده‌ایم که محور تمامی آن‌ها، شهیدان و توصیف روحیات
و حالات معنوی آنان است. آن‌چه باعث می‌شود شعر دفاع مقدس
پویا بماند و از ایستایی دور باشد، حرکت از سطح به عمق در شعر
است. شاعر دفاع مقدس، به جای پرداختن به موضوعات عمومی و ساده
و برای پرهیز از کلی‌گویی، باید به درون حقایق نقب بزند و زوایای پنهان
مانده فرهنگ دفاع و شهادت را بکاود.
در غزل «نشان از او»، شاعر جوان، حمیدرضا حامدی که خود داغ شهادت پدر
بر دل دارد، در تحقق این امر سعی دارد. او از شهیدی می‌سراید که دلش در
خط مقدم خانه داشته، شب‌های حمله، دلش در آسمان‌ها سیر می‌کرده و
آن‌چه از او باقی مانده، خطی کربلایی و الگویی عاشورایی است.
آن‌چه در این میان نباید نادیده گرفت، زبان صمیمی شاعر است؛ هرچند
شعر، ردیف فعلی ندارد و نمی‌توان انتظار دستورمندی از شعر داشت.
با این حال شعر از صمیمیت، سادگی و دستورمندی خاصی
بهره‌مند است.

اشراق نگاه

شب که روشن می‌شود آبی‌ترین فانوس‌ها
یاد چشمان تو می‌افتم در اقیانوس‌ها
قرن‌ها بی‌هوده می‌گردم، نمی‌یابم تو را
از تو نامی نیست در خمیازه قاموس‌ها
با کلینین شعله رقصیدم که بی‌تو سال‌هاست
بال می‌گیرند از خاکسترم ققنوس‌ها
مهربان من! به اشراق نگاه شرقی‌ات
کی رهایم می‌کنی از حلقه‌کابوس‌ها
کی به گلیانگ اذان تو، شعور شعرها
لال خواهد شد زبان خسته ناقوس‌ها
در مبارک باد یک آدینه می‌آیی و من
دست بر می‌دارم از دامن این مأیوس‌ها

• سیدحبیب نظاری

شعله‌های

عاشقانه فراق و وصال

شعر انتظار، شعر لحظه‌های امید و حسرت
و آرزوست. از انتظار سرودن و خواندن، دل‌نشین
است و رؤیایی؛ چونان لحظات وصال ... شاعر «اشراق
نگاه»، شیرینی آن لحظات را که در مبارک باد یک آدینه
سبز اتفاق می‌افتد، در فضایی رؤیایی ترسیم کرده است. در
نگاه او که سال‌ها در حلقه‌های کابوس فراق مانده، معشوق
را نمی‌توان از لابه‌لای کلمات قاموس‌ها جست و باید فراتر
از همه حرف و صوت‌ها که از ناقوس‌ها شنیده می‌شود
- او را جست‌وجو کرد. در این جست‌وجوی رؤیایی
است که کلمات شاعرانه او ققنوس می‌شوند
و شعله‌های عاشقانه فراق و وصال
را در هم می‌آمیزند.

چلچراغی در مدار عاشقی

کویر، گاه زمین را به آسمان می‌برد، تب زدگی دشت را با نسیم مصفای عرش پیوند می‌دهد، آینه‌ای می‌شود که تصویر آسمان در آن جاری می‌شود ... نه! اصلاً خانه خدا می‌شود و گل‌های گلخانه خدا در آن می‌شکفد. «پروانه خدا» عاشقانه باباجانی برای حضرت معصومه سلام‌الله علیها است و شهر قم که آشیانه آل محمد نامیده شده، چلچراغ روشن دل اوست که در مدار عشق مانده و چشمی که بوی رویش و پروانه می‌دهد. به انتظار دیدن بهار و آینه است و اگر از «اشفعی‌لنا»

پروانه خدا

این‌جا کویر نیست نه ... این خانه خداست این دشت شور و تب زده کاشانه خداست این چلچراغ روشن دل در مدار توسست یک شمع سینه سوخته پروانه خداست چشمی که بوی رویش و پروانه می‌دهد باز است و از حوالی گلخانه خداست ای از تبار آینه ابر جنون بریز بر دست‌های تشنه که دیوانه خداست سر می‌کشیم جرعه‌ای از اشفعی‌لنا از دست این کریمه که پیمانه خداست • علی باباجانی

می‌گوید، جرعه‌نوش مستی پیمانه‌ای است که در دست کریمانه کریمه اهل بیت است.

دخیل بر ضریح سبز

در این حرم که میان کبوتران، یله‌ای

چه شد که دل نسپردی به یار یک‌دله‌ای؟! ازین حرم به خدا می‌توان رسید، اما

به شرط داشتن زاد راه و راحله‌ای

شنیده‌ای کسی از هفت شهر عشق گذشت کنار قبله هفتم، تو در چه مرحله‌ای؟! چرا دخیل نیستی ضریح سبز را

اگر که حلقه به گوش حدیث سلسله‌ای به نام حجت هشتم در این بهارستان

ببند نامه حاجت به بال چلچله‌ای نگاه کن که چه گفتند در مقام رضا

کمیت و دخیل اگر یافتند ازو صله‌ای چو آفتاب بخوان در طواف گنبد او

زیارت و سلامی، نماز نافله‌ای به پای بوسی زوار درگهش بشتاب

که بر سرت بنشیند غبار قافله‌ای بکوش تا نرود از کف تو فیض سؤال

بر او اگرچه که پوشیده نیست مسأله‌ای ... من از زیارت این روضه غافلم، هرچند

ز خانه‌ام نبود تا بهشت، فاصله‌ای!

به جرم این همه کفران نعمت و تقصیر

خدا کند نکند از مجاوران گله‌ای

چه می‌شود که «شفق» را بهل کنی، ای ماه

تو نور منعکس از آیه مباحله‌ای

• محمدجواد غفورزاده (شفق)

یار یک‌دله‌ای؟!

هم‌نشینی با دوست و خانه در کوی دوست

داشتن افتخار بزرگی است؛ اما آن‌گاه این توفیق رقم

می‌خورد که از آفتاب معرفت و نور معنویت، سایه‌ساری داشته باشی.

محور سخن شاعر و تمامی دغدغه او در شعر «دخیل بر ضریح سبز»

همین نکته است. راستی، به زیارت می‌رویم، اما چگونه؟! هم‌نشینی کوی

امام رضا شده‌ایم، اما چه کرده‌ایم؟ آیا از این حریم به حریم خدا رسیده‌ایم؟! شعر، بیش‌تر از آن که تصویری باشد، سرشار از مضمون است و هر

مضمون، تلنگری سخت بر جان و وجود ما می‌زند و مگر قرار است فقط شعر، شاعرانه و فاضل مآبانه باشد؟! آن‌چه این شعر را متمایز

از دیگر شعرها می‌کند، محتوای غنی آن است؛ هرچند این اندیشه متعالی از صافی ذوق شاعرانه عبور داده شده و با کلماتی

دلنشین بیان شده است. با این وجود، حقیقت‌وجودی

شعر و آن شاعرانه‌اش چیزی نیست جز

همین اندیشه متعالی.

لحظه‌های تاخدا

چهره‌های آشنا زیر ساعت حرم

باز عصر جمعه‌ها زیر ساعت حرم

اشتیاق آمدن شور و حال پرزدن

لحظه‌های تاخدا زیر ساعت حرم

آسمان ... کبوتران ... رفته رفته بی‌کسی

می‌رسی دوباره تا زیر ساعت حرم

باز عطر جمکران، عطر ندبه و کمیل

موج می‌زند دعا زیر ساعت حرم

چون پرندۀ بی‌قرار، منتظر نشستۀ

قول می‌دهی به ما زیر ساعت حرم

خسته‌ایم و در به در، این قرق شکستی است

در غروب جمعه‌ها زیر ساعت حرم

• • •

یادمان نمی‌رود ... جمعه‌ها سرقرار

روبه‌روی صحن، یا زیر ساعت حرم

• مریم سقلاطونی

شرح

بی‌قراری

عصر جمعه‌ها، شوق دینار، شور و حال پرزدن

با کبوتران حرم، سرشار از عطر ندبه، ترنم کمیل، عطر

دعا، بی‌قراری پرندۀ بی‌قرار، منتظر نشستۀ

سدهای انتظار، می‌دانی قرق می‌شکند، می‌دانی می‌آید مثل همیشه

می‌آیی می‌نشینی. یادت نمی‌رود جمعه عصر، زیر ساعت حرم. می‌دانی

که او هم قرار جمعه را به یاد دارد.

• • •

غزل «لحظه‌های تاخدا» ساده است و صمیمی. وزن دوری آن تپش‌های

دل بی‌قرار و منتظر شاعر را تداعی می‌کند و تکرار ردیف بلند «زیر

ساعت حرم» نیز بیان‌گر اصرار شاعر و تأکید اوست براین بی‌قراری

و انتظار. توصیف زائران، فضای حرم در کنار شرح بی‌قراری

و نیز پیوند دو فضای انتظار در حرم و جمکران و نیز

دلواپسی شاعر در این فضای مقدس، در این

شعر به خوبی مشهود است.